

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

عنوان رساله :

توصیف روز و شب در شاهنامه فردوسی
و گرشاسپ نامه اسدی طوسی
و مقایسه شاهنامه با گرشاسپ نامه
و گشتاسپ نامه

پژوهنده :

محمد رضا عادل

استاد راهنما :

آقای دکتر ارزنگ مدی

استاد مشاور :

خانم دکتر مهین دخت صدیقیان

سال تحصیلی

۱۳۷۲-۱۳۷۳

فهرست مندرجات

شماره صفحه

۵

پیشگفتار

بخش یکم

توصیف روز و شب در شاهنامه فردوسی

۱۱

فصل اول - مناسبات روز و شب با داستانهای شاهنامه

۱۹

فصل دوم - صور خیال در توصیفهای روز و شب در شاهنامه

۱ - شخصیت انسانی بخشیدن به

مفاهیم و اشیاء بیجان در شاهنامه

۲۱

[=تشخیص]

۲ - تشبیه‌هایی که در آن روز و شب یا یکی از

۲۷

عناصر وابسته بدان به کار رفته است .

۶ -۳- کلماتی که برای روز و شب استعاره شده اند .

۳۱

۴- ترکیبات کنایی و مجازی که در آنها به روز و شب یا بعضی از عناصر وابسته به آنها اشاره شده است.

۳۷

۵- اغراق در توصیفهای روز و شب در

۴۴

شاهنامه

فصل سوم - بیتهای تکراری در توصیف روز و شب

۴۸

در شاهنامه

بخش دوم

توصیف روز و شب در گرشاسپ نامه اسدی طوسی

۵۰

۱- شخصیت انسانی بخشیدن به

مفاهیم و اشیاء بیجان در گرشاسپ

۵۱

نامه [= تشخیص]

۲- تشبیه هایی که در آن روز و شب

یا یکی از عناصر وابسته بدان به کار

۵۵

رفته است .

۳- کلماتی که برای روز و شب استعاره شده اند .

۵۹

۴- ترکیبات کنایی و مجازی که در

آنها به روز و شب یا بعضی از

۶۳

عناصر وابسته به آنها اشاره شده است .

بخش سوم

۶۵

مقایسه گشتاسپ نامه و گرشاسپ نامه با شاهنامه از نظر توصیفات زمانی

۶۶

فصل اول - مقایسه گشتاسپ نامه با شاهنامه

فصل دوم - مقایسه گرشاسپ نامه با

شاهنامه

۶۸

بخش چهارم

۷۲

توصیفات روز و شب در گشتاسپ نامه

بخش پنجم

۷۴

توصیفات روز و شب در شاهنامه

بخش ششم

۱۲۳

توصیفات روز و شب در گرشاسپ نامه

پیوست

۱۳۵

۱۳۸

فهرست منابع

پیشگفتار

از زیباترین، جذباترین و خیال‌انگیزترین بیت‌هایی که در مثنویهای داستانی یافت می‌شود، ابیاتی است که روز و شب و طلوع و غروب خورشید را به نمایش می‌گذارد.

این بیت‌ها که همچون مرواریدهایی پراکنده در جای جای داستانها پخش شده‌اند، محجوبانه نور خود را بر داستان می‌تابانند و سخاوتمندانه زیبایی خود را در خدمت رسائی مفهوم قرار می‌دهند.

آنگاه که شاعر خسته از جنگ است و سپاهیان در تب و تاب خونریزی، شاعر دست به دامان خورشید می‌شود و از او یاری می‌خواهد و خورشید نیز در اجابت این خواهش روی پنهان می‌کند تا چشمان سپاهیان یارای دیدن دشمن را نداشته باشد و نبرد به پایان برسد :

برآمد شب و چادر مشک‌رنگ بپوشید تاکس نیاید به جنگ
خورشید و طلوع و غروبش، که برای بسیاری از انسانها تکرار مکرر است و کاری همچون روز پیش، برای شاعران هر طلوع و آنگاه غروبش جلوه‌ای است جدید و تصویری دیگرگون.

در میان داستانسرایان، شاعری که بیش از همه به روز و شب و طلوع و غروب خورشید عنایت داشته، فردوسی است. وی هر واقعه‌ای را با توصیف شب و روز آغاز می‌کند. تشو دورنلد که در این باره

می نویسد: «... او مخصوصاً دوست دارد که افسانه را با تذکر مختصری راجع به برخاستن خورشید، حتی در مواردی که برای جریان قضایا مهم نیست، مهیج نماید» (۱).

فردوسی در شاهنامه مجموعاً سیصد و هفتاد و دو (۳۷۲) بار به توصیف شب و روز و طلوع و غروب خورشید می پردازد. این توصیفات را می توان به سه دسته بخش نمود:

۱- دسته ای که تنها گزارشی ساده از گذر زمان است و صور خیال در آنها بسیار کم به کار رفته است و مناسبت خاصی نیز در آنها مشاهده نمی شود. به چند نمونه دقت شود:

چو شب تیره شد تور با صد هزار بیامد کمر بستند کارزار
شب یخون سگالیده و ساخته پیوسته تیر و کمان آخته
(۷۴۴-۷۴۳/۱۲۳/۱)

و یا:

چو شب روز شد قارن رزمخواه درفشی برافراخت چون گرمه ماه
(۸۱۳/۱۲۸/۱)

و یا:

چو شب روز شد کس نیامد به جنگ دوجنگی گرفتند ساز درنگ
چو از روز رخشنده نیمی برفت دل هر دوجنگی ز کینه بتفت
(۷۳۳-۷۳۲/۱۲۲/۱)

همانگونه که ملاحظه می شود در این بیتها تنها سخن از برآمدن و فرورفتن خورشید است برای قطع و وصل داستانها. اینگونه توصیفات یکصد و هشتاد و چهار (۱۸۴) مورد را شامل است و شواهد آن همراه با دو گروه دیگر در پایان کتاب در بخش پنجم آمده است.

۲- دسته ای که علاوه بر گزارش از گردش روز و شب و قطع یک بخش از داستان و یا آغاز بخشی دیگر، با استفاده ای هنرمندانه از صور خیال، هماهنگی جالبی میان عاطفه و تصویر برقرار می سازد.

مثلاً شبی که در آن ضحاک خوابی هولناک می بیند و ارنواز به او پیشنهاد می کند که : چون تو شاه هستی و جهان را زیر نگین داری پس :

ز هر کشوری گسردکن مهتران از اختر شناسان و افسونگران
 سخن سربه سر موبدان را بگوی پژوهش کن و راستی را بجوی
 نگه کن که هوش تو بردست کیست ز مردم شمار ارز دیو و پریست
 چو دانسته شد چاره ساز آن زمان به خیره مترس از بد بدگمان

ضحاک از این پیشنهاد خشنود می شود و عزم می کند که آن را اجرا کند. در این جاست که

فردوسی رفتن شب و آمدن روز را گزارش می کند ولی بدینگونه آن را با صور خیال می آراید :

جهان از شب تیره چون پرزاغ هم آنگه سراز کوه برزد چراغ
 تو گفستی که بر گنبد لاژورد بگسترد خورشید یاقوت زرد

(۶۹-۶۸/۵۵/۱)

همانگونه که ملاحظه شد فردوسی در شبی چنان تاریک که همچون پرزاغان است از سیاهی، چراغی را فرا راه ضحاک می گذارد. این استعاره نه تنها زیبایی خاصی در تصویرسازی دارد بلکه در این مورد خاص که ضحاک نمی داند چه کند و چگونه مشکلش را بگشاید نمونه ای است برای هماهنگی رابطه عاطفه و تصویر.

و یا :

به زال خبر رسیده است که کاوس عزم رفتن به مازندران را دارد و از او خواسته اند که به ایران بیاید و تصمیم کاوس را دگرگون سازد. زال در تمامی شب با خود می اندیشد که «کاوس مردی تند است و اگر پندم را نپذیرد چه کنم؟» و سرانجام تصمیم می گیرد که :

شوم گویمش هر چه آید ز پند ز من گسر پذیرد بود سودمند
 و گر تیز گردد گشادست راه تهمتین هم ایدر بود با سپاه

(۸۳-۸۲/۸۰/۲)

او تمامی شب را با اینگونه اندیشه ها می گذراند و :

پران‌دیشه بود آن شب دیر یاز چو خورشید بنمود تاج از فراز
کمر بست و بنهاد سر سوی شاه بزرگان برفتند با او به راه

(۸۵/۸۴/۸۰/۲)

در این بیت فردوسی با افزودن صفت «دیر یاز»، طولانی بودن شب را برای زال به تصویر می کشد
و می دانیم که شبها و روزانی که آدمی غمناک است و اندیشناک چقدر دیر می گذرد.

و یا:

طلایه سپاه در سپیده دم به دهستان می رسد. در مصراع اول شیوه سر بر آوردن سپیده دقیقاً
همچون جاسوسان است:

سپیده چو از کوه سر بر کشید طلایه به پیش دهستان رسید

(۱۴۱/۱۵/۲)

این گروه از توصیفها که یکصد و هفتاد و پنج (۱۷۵) مورد است شامل شماره های زیر می باشد که
در فصل دوم از بخش یکم این کتاب زیر عنوان «صور خیال در توصیفهای روز و شب» همراه با تفکیک
دقیق صورتهای گوناگون خیالی آورده شده است (۱).

،۶۵،۶۳،۶۱،۶۰،۵۹،۴۹،۴۷،۴۶،۴۳،۴۲،۳۶،۲۶،۲۵،۲۳،۲۰،۱۵،۱۲،۸،۵،۳،۲
،۹۴،۹۲،۹۱،۹۰،۸۹،۸۸،۸۷،۸۳،۸۲،۸۰،۷۹،۷۸،۷۶،۷۵،۷۴،۷۲،۷۱،۷۰،۶۹،۶۸،۶۷،۶۶
،۱۱۹،۱۱۸،۱۱۶،۱۱۵،۱۱۴،۱۱۳،۱۱۱،۱۰۷،۱۰۶،۱۰۵،۱۰۴،۱۰۳،۱۰۲،۱۰۱،۹۹،۹۷،۹۶
،۱۶۲،۱۶۰،۱۵۲،۱۵۱،۱۴۱،۱۳۴،۱۳۲،۱۲۹،۱۲۷،۱۲۶،۱۲۵،۱۲۴،۱۲۳،۱۲۲،۱۲۱،۱۲۰
،۱۹۱،۱۸۹،۱۸۸،۱۸۷،۱۸۶،۱۸۵،۱۸۴،۱۸۲،۱۸۱،۱۷۵،۱۶۹،۱۶۸،۱۶۷،۱۶۶،۱۶۵،۱۶۴
،۲۲۳،۲۲۰،۲۱۷،۲۱۶،۲۱۵،۲۱۰،۲۰۸،۲۰۶،۲۰۰،۱۹۸،۱۹۷،۱۹۶،۱۹۵،۱۹۴،۱۹۳،۱۹۲
،۲۵۷،۲۵۶،۲۵۵،۲۵۲،۲۵۰،۲۴۹،۲۴۷،۲۴۴،۲۴۲،۲۴۱،۲۳۶،۲۳۳،۲۳۰،۲۲۹،۲۲۸،۲۲۵

۱ - شماره های داده شده بر اساس شماره های ابیات «توصیفهای شب و روز در شاهنامه فردوسی» در
بخش پنجم می باشد.

،۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶،
 ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۰،
 ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۷۱.

۳- گروه سوم شامل توصیفهایی است که نه تنها گذر زمان را می نمایاند و نه تنها از صور خیال در آنها بهره برده شده است بلکه با به کارگیری کلمات، ترکیبات و عبارتهایی ذهن خواننده را برای ادامه داستان آماده می کند و خواننده از لحاظ روانی مستعد مواجهه با حوادث بعد می گردد.

این گروه از توصیفها حدود بیست و شش مورد می باشد که در پی خواهد آمد و آنها در فصل اول از بخش یکم این کتاب زیرعنوان «مناسبات روز و شب با داستانهای شاهنامه» داده شده اند:

۳، ۶، ۱۰، ۱۴، ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۴۲، ۴۷، ۶۰، ۸۲، ۸۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۹،
 ۱۳۶، ۱۶۲، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۸۸، ۳۷۱.



در بخش دوم کتاب حاضر نیز «مناسبات روز و شب» و «صور خیال در توصیفهای روز و شب» در گرشاسپ نامه اسدی طوسی بررسی شده است و در بخش سوم مقایسه ای میان سه اثر حماسی گشتاسپ نامه اثر دقیقی طوسی، شاهنامه فردوسی و گرشاسپ نامه اسدی طوسی به عمل آمده است. ضمناً بخشهای چهارم، پنجم و ششم به شواهد توصیفهای شب و روز در سه اثر یادشده اختصاص یافته است که به ترتیب داستانهای این کتابها داده شده است و با شماره مسلسل نیز همراه است.



و در پایان سپاس می گزارم از راهنماییهای استادانم جناب آقای دکتر ارژنگ مدی و سرکار خانم دکتر مهین دخت صدیقیان که با اندرزهای سودمندشان کاستی ها و نواقصی از این رساله زدوده شد.

بخش یکم

توصیف روز و شب در شاهنامه فردوسی

فصل اول

مناسبات روز و شب با داستانهای شاهنامه

فردوسی در پاره‌ای از توصیفهای روز و شب خود نه تنها گزارشی دارد از گذر زمان و نه تنها در آن توصیفها از صور خیال سود می‌جوید که با به‌کارگیری کلمات، ترکیبات و عبارتهایی ذهن خواننده را آماده می‌کند که راحت‌تر بتواند سیر حوادث بعدی را پذیرا باشد.

این بخش که از زیباترین بخشهای شاهنامه می‌باشد هنرمندی و خلاقیت فردوسی را به بهترین شکل باز می‌نماید. در زیر، این موارد همراه با فشرده‌ای از داستان مرتبط با ابیات توصیفی خواهد آمد:

❖ سلم و تور از تقسیم بندی فریدون ناخشنودند و سهم ایرج را می‌طلبند. ایرج آشتی جویانه به نزد آنان می‌رود. سلم و تور از مشاهده توجه سپاه به او بیشتر در خشم می‌شوند. گفتگوی آنان تا پاسی از شب به درازا می‌کشد. صبحگاهان که خورشید پرده از پیش برمی‌دارد آن دوتن نیز پرده شرم از پیش رخ برمی‌دارند:

برینگونه از جای برخاستند همه شب همی چاره آراستند
 چو برداشت پرده زپیش آفتاب سپهبد برآمد بپالسود خواب
 دو بیهوده را دل بدان کار گرم که دیده بشویند هر دو ز شرم

(۳۸۱-۳۷۹/۱۰۲-۱۰۱/۱)

آنان پس از گفتگویی تند با ایرج او را می کشند :

سخن را چو بشنید پاسخ نداد همان گفتن آمد همان سردباد
 یکی خنجر آبگون برکشید سراپای او چسادرخون کشید

(۴۱۲-۴۱۱/۱۰۴/۱)

❖ (سام برای آوردن زال به کوه البرز رفته و زال را یافته است. در بازگشت شب فرا می رسد و بامدادان قصد حرکت دارند. این بار خورشید خیمه ای از حریر سپید می زند و این زمینه ساز تصویر زال تواند بود که جوانی است سپیدموی :

چو اندر هوا شب علم برگشاد شد آن روی رومیش زنگی نژاد
 بران دشت هامون فرود آمدند بخفتند و یکبار دم برزدند
 چو بر چرخ گردان درفشنده شید یکی خیمه زد از حریر سپید
 به شادی به شهراندرون آمدند ابا پهلسوانی فزون آمدند

(۱۶۳-۱۶۰/۱۴۶/۱)

❖ (رودابه خود را آماده پذیرایی از زال کرده است. برای این منظور خانه ای را به بهترین وجه آراسته است.

یکی خانه بودش چو خرم بهار ز چهار بزرگان برو برنگار
 به دیبای چینی بیاراستند طبقهای زرین بهیراستند
 عقیق و زبرجد برور بختند می و مشک و عنبر برآمیختند

(۵۳۲-۵۳۰/۱۷۰/۱)

پس از آماده شدن خانه شب فرا می رسد :

چو خورشید تابنده شد ناپدید در حجره بستند و گم شد کلید
پرستنده شد سوی دستان سام که شد ساخته کار بگذار گام

(۵۳۷-۵۳۶/۱۷۱/۱)

با خواندن این ابیات چنین به نظر می رسد که فردوسی زال را چون خورشیدی به تصویر کشیده است که پای در حجره رودابه می نهد و پس از ورود، کلید حجره گم می شود، پس همانگونه که خورشید دیگر نمی تواند از حجره خارج شود، زال نیز برای همیشه در کنار رودابه خواهد ماند.

❁ (منوچهر از شنیدن خبر دلدادگی زال و رودابه در هراس است لذا به سام فرمان می دهد که کابل را نابود کند تا از دواج آن دو سرنگیرد. زال نظر سام را برمی گرداند و نامه ای از او می گیرد که برای منوچهر ببرد و فرمان و رأی او را تغییر دهد. زال که از آینده دل نگران است تمامی شب را با دلواپسی به سر می برد :

چو نامه نوشتند و شد رای راست ستد زود دستان و برپای خاست
چو خورشید سر سوی خاور نهاد نخفت و نیاسود تا بامداد
چو آن جامه سوده بفرگند شب سپیده بخندید و بگشاد لب

(۱۰۷۷-۱۰۷۵/۲۰۷/۱)

در بیت پایانی شب «جامه سوده» را به کناری می افکند و سپیده نیز می خندد و لب به سخن می گشاید. آدمی از خود می پرسد که : سپیده چه می گوید؟ و پاسخ تا حدودی در ذهن ساخته می شود : موفقیت زال را.

منوچهر پس از رایزنی با ستاره شناسان و پرسش و پاسخهایی با زال بالاخره با پیوند آن دو موافقت می کند و این تعبیر خنده سپیده نیست؟ :

رسید و بدانستم از کام او همان خواهش و رای آرام او

برآمد هرآنچه آن ترا کام بود همسان زال را رای و آرام بود
 همه آرزوها سپردم بدوی بسی روز فرخ شمردم بدوی
 (۱۳۵۶-۱۳۵۴/۲۲۶/۱)

❖ رستم به هنگام جدایی از تهمینه مهره ای را که بر بازو دارد به او می دهد تا بر بازوی پسرش
 بیند. در این هنگام خورشید از بالای آسمان کمند می افکند تا پایین آید و در کنار آنان حاضر باشد :
 چو خورشید تابان ز چرخ بلند همی خواست افگند رخشان کمند
 به بازوی رستم یکی مهره بود که آن مهره اندر جهان شهره بود...
 (۹۹-۹۸/۱۷۶/۲)

ولی وقتی سهراب آماده نبرد با ایرانیان می شود خورشید که از آینده او بیمناک است کمند
 می افکند تا خود را به بالای آسمان بکشد و از او دور باشد:
 چو افگند خورسوی بالا کمند زبان برآمد ز چرخ بلند
 بهوشید سهراب خفتان جنگ نشست از بر چرمه سنگ رنگ
 (۵۲۸-۵۲۷/۲۱۱/۲)

❖ سیاوش شرایط صلح افراسیاب را پذیرفته است و گروگانهای تورانی را نزد خود نگاهداشته
 است. ولی کی کاوس به او فرمان می دهد که گروگانها را بکشد و نبرد با افراسیاب را آغاز کند. سیاوش به
 این فرمان تن نمی دهد و گروگانها را آزاد می کند و تصمیم می گیرد به توران برود. در این هنگامه است
 که خورشید غروب می کند ولی چگونه؟
 چو خورشید تابنده بنمود پشت هوا شد سیاه و زمین شد درشت
 سیاوش لشکر به جیحون کشید به مژگان همی از جگر خون کشید
 (۱۲۰۳-۱۲۰۲/۷۸/۳)

و با این غروب خواننده احساس می کند که این خورشید اقبال سیاوش است که پشت به او
 می کند و روزگار اوست که تیره می شود و زمین در زیر گامهای اوست که به سنگلاخ بدل می گردد.

*) در آغاز داستان بیژن و منیژه فردوسی در چهارده بیت شب را توصیف می کند. شب در این

ابیات چنین به وصف آمده است :

شبی چون شبه روی شسته به قیر	نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیسر
دگرگونه آرایشی کرد ماه	بسیج گذر کرد بر پیشگاه
شده تیره اندر سرای درنگ	میان کرده باریک و دل کرده تنگ
ز تاجش سه بهره شده لاژورد	سپرده هوا را به زنگار و گرد
سپاه شب تیره بردشت و راغ	یکی فرش گسترده از پرزاغ
نموده ز هر سو به چشم اهرمن	چو مار سیه باز کرده دهن
چو پولاد زنگار خورده سپهر	تو گفستی به قیر اندر اندود چهر
هرآنکه که برزد یکی باد سرد	چو زنگی برانگیخت زانگشت گرد
چنان گشت باغ و لب جویبار	کجا موج خیسزد ز دریای قار
فروماند گردون گردان به جای	شده سست خورشید را دست و پای
سپهر اندر آن چادر قیرگون	تو گفستی شدستی به خواب اندرون
جهان از دل خویشتن پرهراس	جرس برکشیده نگهبان پاس
نه آوای مرغ و نه هرآی دد	زمانه زبان بسته از نیک و بد
نبد هیچ پیدا نشیب از فراز	دلسم تنگ شد زان شب دیرباز

(۱۴-۱/۷-۶/۵)

با خواندن این بیتها ذهن آدمی آمادگی می یابد تا نه در میدانهای جنگ و نه در کاخهای پر چراغ

و نورانی و نه در آتشکده ها، بل در سیاهچالی گام نهد همچون زندان بیژن. و آن چاهی است که پیران

فرمان می دهد بیژن را در آن افکنند:

ببندش به مسمار آهنگران	ز سر تا به پایش ببند اندران
چوبستی نگون اندر افکن به چاه	چو بی بهره گردد ز خورشید و ماه

ببر پیل و آن سنگ اکوان دیو که از ژرف دریای گیهان خدیو
 فگندست در بیشه چین ستان بیاور ز بیژن بدان کین ستان
 به پیلان گردون کش آن سنگ را که پوشد سر چاه ارژنگ را
 بیاور سر چاه او را بپوش بدان تا به زاری برآیدش هوش

(۴۱۷-۴۱۲/۳۲/۵)

همانگونه که ملاحظه شد در این ابیات فقط اشاره مختصری به تاریکی چاه شده است: «چو بی بهره گردد ز خورشید و ماه» و دیگر هیچ. همچنین در دنباله داستان نیز هیچگونه توصیفی از چاه و تاریکی درون آن داده نشده است و ظاهراً این خلاف شیوه فردوسی می نماید که همیشه توصیف دقیقی از محل می دهد.

ولی واقع آن است که ضرورتی برای این توصیف متصور نیست زیرا کسی که ابیات آغازین داستان را خوانده باشد دیگر نیازی به توصیف تاریکی چاهسار ندارد. زیرا مگر می توان فضای تاریکی را در برابر چشم آفرید تاریکتر از «شب» که «چون شبه» باشد و «روی» را نیز با «قیر» شسته باشد. یا زمینی را در زیر پای داشت تیره تر از سرزمینی که موجهایی از «دریای قیر» در آن جاری باشد.

چنین است که فردوسی با بیتهای آغازین زمینه عاطفی همدردی با بیژن را پیشاپیش فراهم آورده است.

❁ (قیدافه زنی است که زمام قدرت اندلس را در دست دارد. اسکندر از مصر به سوی آن سرزمین تاخته است. در شهری مرزی پسر قیدافه و همسرش را اسیر می کند. وی تصمیم دارد با نام بیطقون - وزیرش - به اندلس برود. پس با وزیر قرار می گذارد که بامداد وزیر به جای او بر تخت بنشیند و اسکندر به عنوان وزیر در بارگاه بایستد. آنگاه پس از آوردن پسر قیدافه و همسرش وزیر فرمان به قتل هر دو بدهد تا اسکندر واسطه شود:

به شبگیر خورشید خنجر کشید شب تیره از بیم شد ناپدید
 نشست از بر تخت بر بیطقون پر از شرم رخ دل پسر از آب خون

سکندر به پیش اندرون با کمر گشاده در چاره و بسته در
 چو آن پور قیدافه را شهرگیر بیاورد گریان گرفته اسپر
 زنش هم چنان نیز با سوی و رنگ گرفته جوان چنگ او را به چنگ
 سبک بیطقون گفت کین مرد کیست کش از درد چندین ببايد گریست
 چنین داد پاسخ که باز آر هوش که من پور قیدافه ام قیدروش ...
 چو بشنید زو این سخن بیطقون سرش گشت پردرد و دل پر زخون
 برآشفست از آن پس به دژخیم گفت که این هردو را خاک باید نهفت
 چنین هم به بند اندرون با زنش به شمشیر هندی بزن گردنش
 سکندر بیامد زمین بوس داد بدو گفت کای شاه قیصر نژاد ...

(۸۵۱-۷۳۸/۴۸-۴۷/۷)

چنانکه ملاحظه می شود در بخش پایانی هیچگونه اشاره ای به ترس و بیم جوان و همسرش در برابر مرگ ندارد و نیازی نیز بدان وجود ندارد زیرا در بیت نخست بیدادگری و خونریزی را از سویی (به شبگیر خورشید خنجر کشید) و ترس از مرگ را از دیگر سوی (شب تیره از بیم شد ناپدید) به تصویر کشیده است و نیازی به تکرار آن نمی بیند.

❖ (در هنگامه محاصره دژ طایر به وسیله سپاهیان شاپور ذوالاکتاف، مالکه دختر طایر، شاپور را می بیند و به او دل می بندد. شبانگاه به وسیله دایه پیامی برای شاپور می فرستد و به او می گوید که در صورت پذیرش عشقش حاضر است که دژ را بروی سپاهیان ایران بگشاید و آسمان در چنین شبی اینگونه توصیف می شود :

چو شب در زمین پادشاهی گرفت ز دریا به دریا سپاهی گرفت
 زمین تیره گون کوه چون نیل شد ستاره به کردار قندیل شد
 تو گویی که شمع است سیصد هزار بیاویخته ز آسمان حصار

(۵۶-۶۳/۲۲۲/۷)

این ابیات با آنکه جنبه غنایی دارد ولی کاملاً مناسب با داستانی است که پس از آن آورده می شود و بین عاطفه و تصویر هماهنگی کاملی وجود دارد، زیرا فردای آن مالکه و شاپور به وصال می رسند.

❖ (پس از فرار یزدگرد سوم از برابر اعراب و پناه بردن به خراسان، ماهوی سوری در اندیشه کشتن یزدگرد است و نشستن به جای او. برای انجام این مقصود با موبدان به رایزنی می نشیند: همه موبدان تا جهان شد سیاه برآیین خورشید بنشست ماه بگفتند زینگونه با کینه جوی نبد سود یک موی زان گفت و گوی (۶۰۸-۶۰۷/۳۶۰/۹)

ماهوی به پند آنان گوش نمی دهد. یزدگرد را می کشد و مهر شاهی را برمی دارد. در توصیف روز و شب خواندیم که ماه «برآیین خورشید بنشست» برگاه، و او نیز برای مدتی کوتاه با مهر شاهی حکمرانی می کند.

❖ ❖

❖

فصل دوم

صور خیال در توصیفهای روز و شب در شاهنامه

فردوسی در یکصد و هفتاد و چهار (۱۷۴) مورد از مجموعه توصیفات روز و شب با استفاده از صور خیال توانسته است ضمن هماهنگی میان عاطفه و تصویر، تابلوهای زنده‌ای بیافریند که هر کدام بدیعتی از دیگری باشد. اما آنچه با خواندن توصیفهای روز و شب در شاهنامه به خوبی دیده می‌شود این است که فردوسی «برخلاف همروزگاراناش - که تصویر را بخاطر تصویر در شعر می‌آورده‌اند - می‌کوشد که تصویر را وسیله‌ای قرار دهد برای القاء حالتها و نمایش لحظه‌ها و جوانب گوناگون طبیعت و زندگی، آنگونه که در متن واقعه جریان دارد» (۱).

فردوسی برای ایجاد صورتهای خیالی از عناصری سود جست است که در پی می‌آید:

- ۱- شخصیت انسانی بخشیدن به مفاهیم و اشیاء بیجان در شاهنامه [= تشخیص]
- ۲- تشبیه‌هایی که در آن روز و شب یا یکی از عناصر وابسته بدان به کار رفته است .

۱- صور خیال در شعر فارسی، ص ۳۴۹-۳۵۰

۳- کلماتی که برای روز و شب استعاره شده اند .

۴- ترکیبات کنایی و مجازی که در آنها به شب و روز یا بعضی از عناصر وابسته به آنها اشاره شده است .

۵- اغراق در توصیفهای روز و شب

اینک هر کدام ازین عناصر جداگانه مورد بررسی قرار می گیرد.